

در روزگاری که بساط قاچاقچیان در همه نقاط پرفت و آمد شهر گسترده شده است و کتاب‌های بدون مجوز آن‌ها به سادگی عرضه می‌شود، ناشران باید با مسائلی مانند سانسور، مالیات و عوارض فروشگاه دست و پنجه نرم کنند. گروهی که با عنوان قاچاقچیان کتاب شناخته شده اند، چند روش برای تولید کتاب ارزان دارند، در روش اول کتاب‌های پرفروش ناشران را که مجوز دریافت کرده‌اند، کپی می‌کنند، در روش دیگر، جنس آن‌ها با کتاب‌هایی که پیش از این مجوز داشته و توسط ناشر اصلی منتشر می‌شد، اما به هر دلیلی مجوزش باطل شده و دیگر در بازار کتاب پیدا نمی‌شود، جور می‌شود و بخش آخر کتاب‌های این گروه آثاری است که در ایران اجازه انتشار ندارند. این کتاب‌ها بیرون از ایران منتشر شده‌اند.

پیگیری‌های ایرنا نشان می‌دهد قاچاقچیان در فضای مجازی با مخاطب آشنا می‌شوند، سفارش می‌گیرند و برای او می‌فرستند، در اینجا به نظر می‌رسد که از دوره می‌توان آن‌ها را پیدا کرد، یکی شماره کارت یا حسابی که برای پرداخت هزینه کتاب ارائه شده است. آن‌ها برای اینکه چنین احتمالی را از بین ببرند، ندارند و از حساب‌های قدیمی که برای مثال برای فردی ۸۶ ساله یا فردی فوت شده است، استفاده می‌کنند تا پلیس فتا نتواند از این راه آن‌ها را پیگیری کند. همچنین برای اینکه نتوان رد آن‌ها را پیگیری کرد، آدرس فرستنده را اشتباه می‌فرستند، آن‌ها معمولاً آدرس ناشر اصلی کتاب یا یک نشر را بر روی پاکت‌ها پستی می‌نویسند. البته به نظر نمی‌رسد تمام این مسائل برای کپی‌کاران مهم باشد، زیرا تعدادی از آنها با اینکه از دادگاه برای قاچاق کتاب حکم دارند، اما هنوز هم کنار خیابان کتاب قاچاق می‌فروشند.

با آزادی قاچاقچیان کتاب در مواردی شرایط به شکلی پیش رفته است که ناشران، پدیدآورندگان، شرکت‌های پخش و کتاب‌فروشان هر روز ضعیف‌تر از قبل می‌شوند، بسیاری از کتاب‌فروشی‌ها مجبور به تعطیلی فروشگاه شدند و پدیدآورندگان شغلی جداگانه برای امرار معاش دارند و فقط در زمان‌های آزاد می‌توانند به خلق اثر ادبی و هنری بپردازند، اما قاچاقچیان رشد کردند، قوی شدند و دامنه فعالیت خود را گسترش دادند.

سوالی که بعد از مشاهده بازار قاچاق در ذهن شکل می‌گیرد این است که اگر قاچاقچیان کتاب می‌توانند آثار را بدون سانسور و مجوز چاپ و در بازار عرضه کنند، چرا ناشران رسمی نمی‌توانند آن کتاب‌ها را منتشر کنند؟ آیا این روند، تأثیری جز تقویت قاچاقچیان و نابود کردن ناشران و در پی آن پدیدآورندگان، شرکت‌های پخش و کتاب‌فروشان دارد؟ در زمانه‌ای که شهرداری برق بساط‌های قاچاق را تا مین می‌کند، چرا ناشران باید با مسائل مالیاتی، هزینه‌ای و برق و تعزیرات دست و پنجه نرم کنند؟



محسن میرزایی در گفت‌وگو با «آرمان ملی»:

پست مدرنیسم، زخم‌های زندگی و پماد کالاندولا

◀ ماجرای نویسنده‌ای که «جناب سروان» شد

کتاب‌ها و جایگزین کمیک استریپ‌های کانون شد!). آنجا بود که خواندن و نوشتن را به روشی غیر از آن چه بعدها در دبستان تجربه کردم، آموختم و همان لجajt و غیرت فراوان سبب شد خانم و آقای رشیدی، خانم مروج و آقای صیدی (مربیان نازنین کانون) مجاب شوند تلفظ صحیح «گوزن» مهمانی است که من بر آن اصرار داشتم، نه آن تلفظی که مربیان بر آن تأکید داشتند. یوسا نوشتن را استفاده بهنگام و مرتبط با ظروف مرتبطه از زراد خانه واژگان و داستان‌ها و قصه‌ها و انشاه‌ها... و ذخیره و سرمایه‌گذاری شده در بانک شخصی نویسنده و کنشگر ادبی می‌دانند. ۱۸ ساله شدم و اولین برداشت و سود بانکی خود را دریافت کردم. «تفاله‌های زمینی» متولد شد.

◀ درباره «تفاله‌های زمینی» که نشر روزگار آن را در سال ۱۳۷۹ و با تیراژ بسیار بالا به ویژه در قیاس با امروز (۵۰۰۰ نسخه) منتشر کرد، بگویید؟ تا چه اندازه در این مجموعه داستان به دنبال ناآوری بودید؟

اصولاً اگر فرم بدیع و نویی القلم تا آنجا که درک و شناختم از ادبیات باری‌ام می‌کند، نداشته باشم، عمرا دعای چاپ و نشر در سر بیروانم! داستان، نمازخانه‌کوچک به شدت مقدس من است و کلیشه و تکرار و تقلید و سرقت‌های رزنده و حرفه‌ای و آماتور این قداست را به شدت مخدوش و پایه‌های نمازخانه کوچک را به شدت به لرزه می‌اندازد. دو سالی طول کشید تا آن بچه سرستانی لاغر و زردنیو باگردن باریک درازی که عاشق فروغ بود به کمک محمد عزیزی، تفاله‌های زمینی را در نشر «روزگار» از آب و گل درآورد. آنقدر جوان و کم سن و سال (ولابد کم شعور) بودم و جلوه می‌کردم که مدیرمسئول روزگار مجبورم کرد یکی از داستان‌های مجموعه را به انتخاب خودم برایش روخوانی کنم. با تمام وجود پرفورمنس دو نفره «زن گم شده در مه» اجرا شد. من با تمام وجود خواندم و آقای عزیزی با تمام وجود گریه کرد. بعد پاکت دستمال کاغذی را جلویم گرفت و گفت: برو، بعد ۵۰۰۰ جلد تفاله‌های زمینی منتشر شد. ۱۰۰۰ تاش به‌اضافه ۲۰۰ هزار تومن سال ۷۹ عایدی اولیه من از تفاله‌های زمینی بود. ولی بعد سیل تشویق‌ها و تحسین‌ها و جوایز مادی و معنوی از راه رسید. هنوزاهنوز «تفاله‌های زمینی» دست دوم دست به دست به فروش می‌رسد. تا جلدی ۲۰۰ هزار تومنش را با همین چشم‌های خودم دیدم! سه‌م من اما همانی بود که گفتم و مقادیر بسیار زیادی بی‌اعتنایی و نقشه‌ها و فتنه‌های بسیار برای نویسنده‌ی جوانی که قلم خلاق و خوبی داشت اما در عالم نویسندگی و نشر و نقد ادبی و کار کردن با کارآمدترین ابزار هر کاری، پول، دن کیشوتی تمام عیار بود! از تحصیل در مقطع کارشناسی آمار ریاضی و دانشجوی معدل الف وامید دکتری آمار، سراز فراجا درآوردم و افسر پلیس شدم.

۲ سالی هم این وسط مربی ادبی کانون بودم و غولی که با تمام گنجینه‌های بی‌انتهایش بر فراز ابرها، بزرگترین قصر طلای کائنات را داشت. کانون دیگر واقعا واقعا واقعی نبود که باید باشد و آنچه که قرار بود، عوض خدمت نظام وظیفه من باشد را به عطای صورتک و نقاب دروغین و فیکه که جانشین مرگ و خود کانون شده بود، بخشیدم و واقعا جناب سروان شدم! (انتظار آن را داشتم مثل آگروپری در یک پرواز ترفیکی

گذاری بر «سوگنامه باد»

شب گوشت واستخوان این شعر را می‌جود/و قد می‌کشد تا اینکه/ تا بلندترین دیوار جهان (از شعر ۵)».

برای گفتن کل اشعار کتاب، شاعر به نوعی رهایی از قید و بند واژه‌ها رسیده است. این شگرد، یعنی به‌کارگیری کلمه‌های پیش‌بینی نشده، ناخودآگاه اشعار را به دامن پست مدرن پرتاب می‌کند. یعنی مرکزگریزی، گریز از منطق واقعیت. چگونه است که این اشعار که در یک حالت و بستر فرازمینی سروده شده‌اند ارتباطی تنگاتنگ با خواننده آگاه پیدا می‌کند. و بعد عاشقانه‌هایی به زیبایی عشق: «دهانم را می‌گردند/ کلمات را پیدا نمی‌کنند/ کبوترانی از گلویم می‌چهند/ که نامت را/ زیر پرهایشان پنهان کرده‌اند./ نامت سنگین است/ حروفش از قلم بیرون می‌افتند/ قلم‌ب پیامبر نیست/ شاعر است. (شعر ۱۱)» این شعر در کمال لطافت گفته شده است؛ آنچنانکه که شعر ۶ دفتر که با ماه درد دلی عاشقانه دارد. «میلیاردها سال کشف تو/ به ماه فکر می‌کردم/ ماه که اسم زیبایی داشت/ شعر می‌گفت/ کلمات را بیدار می‌کرد/ و نام دوم تاریکی را نمی‌دانست. (از شعر ۶)» شاعر درست می‌گوید. کلمات لاشه‌بی جانی بیشتر نیستند. این شاعران و نویسندگان هستند که مسیح‌وار به تن آنها

و نویسندگان هستند که مسیح‌وار به تن آنها

دلشان می‌خواهد بکنند. بگذار ادبیات را به یک شواف در صفحات اینستا و یک کرشمه‌ی طنزانه‌ی که حتی اشعار حماسی شاهنامه را با ناز و عشو می‌خوانند، تقلیل دهند. بگذار زخم‌های ما را عمیق‌تر و عمیق‌تر آرایش کنند. نویسنده اگر نویسنده باشد هیچ غرورپنهانی برای نوشتن ندارد هرچند سومدیریت اوضاع و افسردگی‌ها و سونامی‌های خانه‌برانداز و مردافکن او را عریان ایستاده در میان خودگیرند.

◀ خبلی از ناشرها رمان‌های پست مدرن غربی را منتشر می‌کنند که کاملاً ضد پیرنگ هستند اما رمانی با ساختار و فضای مشابه را اگر یک نویسنده ایرانی به دست همین ناشرها بسپرد، آن را منتشر نمی‌کنند؟ ریشه و علت این شکاف و گسست بسیار عمیق کجاست؟

استاید بسیار فعال و بسیار فت‌فراوان در حوزه نقد و نظریه ادبی، هم خود را به قهقرا برده‌اند و هم ما را به دنبال خود به قهقرا کشانده و می‌کشاند. آنها نظریه و نقد ادبی و امر خلاق نوشتن را باکاغذ دیواری‌های دوره دبستان و تقویم‌های زمان بندی شده اشتباه گرفته‌اند؛ مثلاً نمی‌توانند باور کنند و توکشان نمی‌رود که دن کیشوت ۴۰۰ ساله شاهکارترین و یایکی از بزرگترین شاهکارهای پست‌مدرن جهان است. می‌گویند: چون ماهنوز درست و حسابی مدرنیته را تجربه نکرده‌ایم، نمی‌توانیم پست مدرنیسم را درک کنیم و درباره آن بنویسیم. آنها با خط کش و استانداردهایی برون متنی سراغ آثار وصول شده می‌روند (و همه‌اش هم توک پیکان و انگشت اتهام را به سمت ارشاد نشانه می‌روند) و اصلاً مجال نمی‌دهند روح متن در گوشت و پوست و استخوان و جانسان نشت کند. آنها نگاهی پخ، خطی و شبیه برنامه امتحانات ثلث اول پالث دوم نهایتاً امتحانات نهایی ثلث سوم به تاریخیت و ادبیت دارند و هنوز نمی‌توانند بین زمانه اندیشیدن و هنگامه‌ی تجلی و عینیت یک اندیشه خاص تفاوت قائل شوند! بعضی از این بزرگان به کمک شگرد و تفندهای همیشیه کارساز کی بیست، موفق شده‌اند بیش از ۲۰ – ۳۰ جلد کتاب در حوزه نقد و نظریه سمبل کنند و براساس افاضات خود مجموعه داستان و رمان پست مدرن طمی را هم به مخاطب مظلوم و معصوم وطنی ختنه کنند و اتفاقاً هم شان هم گرم. چنین مخاطبانی همان بهتر که این گونه مورد تعرض این گونه‌کنکسن‌های پست‌مدرن با تعرضات فراحقیقت و سیال و متغیر و هزار و یک رنگ قرار گیرند.

می‌دانم برای روایی و مانایی بحث باید مصداق بیاروم ولی من حقیقتی را شالاران تمام عیار پست مدرن وطنی هستم و به هیچ حقیقتی پایبند نیستم! می‌خواهم از آن دفاع کنم و برایش مصداق بیاروم! ناشران هم آگاهانه و ناآگاهانه و براساس قانون بقا و نظریه کلاسیک حوزه مدیریت، تصمیم‌گیری براساس عقلانیت محدود را نصب العین کار خود قرار داده‌اند. بنده هم در جایگاه وکیل مدافع ایشان یا دادستان مدعی العموم نیستم!

◀ شما سال‌های بسیاری ست که مشغول نگارش و بازنویسی‌های پشت سر هم از زمان «کنه‌ها» هستید. ایده اصلی این رمان از کجا آمد؟

ایده این رمان براساس همان داستان کوتاه ۲۴ صفحه‌ای است که استاید بزرگوار علی‌حدایی، خانم ناهید طباطبایی و مهدی ربی را بر آن داشت که آن را به عنوان یکی از ۱۰ داستان جایزه بین‌المللی چراغ مطالعه شیراز از میان ۵۱۷ داستان و ۱۲۹ استان و ۶۴ شهر و ۵ کشور انتخاب و معرفی کنند! اجازه به دهید از پس گذر ۱۶ سال و اقدام یکی دوسال دیگر زمان کنه‌ای باقی مانده تا بازنویسی نهایی، درصورت برنده شدن در طول قلمانی مدت و مردافکن معاصر و شلومیت واسطه چاپ، انتشار و شاید مهم‌تر از این هاتوزیع بهینه آن، خود کنه‌ها به روال معمول و مبتنی بر مرگ مولف رولان بارت، حرف خود را بزنند. بله عزیزان جان من هم کلی حرف‌های قلنبه سلنبه، مرگ مولف و رولان بارت وادبیات هاشان را به‌وطیقای معاصر و شلومیت ریمون کئان.... و از این قماش حرف‌های دهن پرکن بدم‌ها! مثلاً آقای کامو که می‌فرمایند: هرچه مسئولیت پذیرتر، آزادتر! و یک برداشت کنه‌ای از ادعان می‌دارد که در زندگی زخم‌هایی هست که مثل خوره روح آدمی را در اندرآ... و برای درمان آنها باید به کالاندولا پناه برد مخصوصاً اگر عصر، عصر پست مدرنیسم باشد!

◀ سخن پایانی و جمع بندی با شماست. اگر سخنی هست با جان ودل در خدمت هستیم. لطفاً بیان کنید؟

منمن از شما که هنوزاهنوز و کنه‌وار در عرصه ادبیات مشغول عرق ریزی روحی هستید. مریض بدحال داریم. دعا کنید «کنه‌ها» آنگونه که در خور کنه‌ها ونه من کمترین است، چاپ، منتشر و به درستی توزیع شود!

گودالی در خودش حفر می‌کند/ تا قسمتی از جهان را/ در آن مخفی کند. (شعر۱) از دفتر دوم)»، «همین که به خانه برمی‌گردیم/ مرگ اولین کسی است/ که در را برآیمان باز می‌کند/ مرگ که هر شب چشمان مان را می‌بندد/ چراغ‌ها را خاموش می‌کند/ و در زمان موعود/ خواب‌ها/ خاطرات/ و اجزای پنهان درون مان را/ با خاک تقسیم می‌کند. (شعر ۱۵ – دفتر دوم)»، «نمی‌توانم بگویم/ هر وقت به آینه نگاه می‌کنم/ چه کسی را می‌بینم/ چه کسی بعد از من/ زندگی‌ام را ادامه می‌دهد. (شعر ۱۷ – دفتر دوم)» و «صدای چشم‌های تو تیز است/ قلب‌ها را می‌برد/ دست‌ها را می‌برد/ خواب را می‌برد/ و به دنیایی آن سوی ذهن رسوخ می‌کند/ باید برای صدای چشمانت شعری بنویسم. (شعر ۲۵ دفتر اول). در پشت جلد کتاب می‌خوانیم: سروده‌های فاطمه بیرانوند،

توجه متقدان شعر، جشنواره‌ها و جوایز ادبی بسیاری شده که از آن جمله می‌توان به نامزدی

بریده‌هایی از اشعار «سوگنامه باد»؛ و «هر صبح بایله دیز روحم/ جهان را درونیم می‌کنم/ باد را درونیم/ اما شعر خودش دو نیمه است/ یک نیمه روشن/ یک نیمه تاریک. (شعر۹ از دفتر دوم)»، «قلم/ هر شب

